٢٤٢٩

بسم الله الرحمن الرحيم

فی حبوة صح الحمد لله رب الواحد غیر موروث والصلوة والسلام علی خیر المبعوث
وعلی آله الطاهرین من یومنا الی یوم البعث اما بعد
پس میگوید مستغرق دریای نافرمانی وگم شده بیابان جهل ونادانی
ابن محمد طاهر محمد تنکابنی کلیجی که این رساله ایست مختصره از رساله که جناب
رئیس المجتهدین وفخر المحققین نور دیده اهل نور ومتفرد در جمیع اعوام ودهور
داد ده دین مبین ومروج شرع متین میرزا محمد تقی نوری سلمه الله تعالی
در بیان احکام حبوه وارث زوج از زوجه تالیف فرموده بودند وچون مشتمل
برادله واحادیث واخبار واقوال علماء اخیار بود واخذ فتوی از ان مشکل
ودشوار بود پس حاصل فتوی را درین رساله جمع وضبط کردم که تا اخذ آن آسان
باشد وآنرا مشتمل ساختیم بر دو فصل وموسوم کردیم بهدایة المتحیرین امید که
باعث نجات حقیر وجمیع مومنین از حیرت صحرای محشر وازسرگردانی یوم
اکبر گردد فصل اوّل در بیان احکام حبوه است پس گوئیم که اصحاب ما رضی الله
عنهم فرموده اند که ولد اکبر از ذکور مخصوص است از میان وارثین باشیاء چندی
که ذکر آن ان شاء الله خواهد آمد وکلام درین مسئله در چند مقام است اوّل
در ثبوت اصل حبوه است بدانکه خلافی واشکالی در اصل ثبوت آن نیست
بلکه در میان شیعه از ضروریات است وخلاف عامه خذلهم الله را اعتبار نیست

[illegible]

والله تعالم دوم در بیان وجوب و استحباب آن است اصحاب ما درین باب
خلاف کرده اند جمعی قایل بوجوب شده اند و برخی باستحباب آن رفته اند
ولیکن حق در نزد حقیر وجوب آن است کما هو المشهور و الله العالم سیم
در بیان این است که آیا ثبوت حبوه مجانا بلا عوض است یا اینکه بقیمت از برای او
حساب میشود بانیمعنی که انرا قیمت میکنند و از سهم او حساب میکنند
اصحاب ما درین باب اختلاف کرده اند و اکثر اصحاب بقول اول قایل
شده اند و بعضی از ایشان بسوی قول ثانی رفته اند و حق در نزد حقیر قول
اول است پس حبوه ثابت است از برای ولد اکبر بدون عوض و قیمت
انرا از برای او حساب نمیکنند و الله تعالم چهارم در بیان این است که حبوه
چیست بدانکه ظاهر اختلافی نیست در میان اصحاب ما که ثیاب
بدن میت و خاتم و مصحف و سیف حبوه است هرگاه مخصوص میت بوده
اگر از ذکور و اختصاص این چهار چیز باو اگر اتفاقی است و اشکالی
درین نیست بلکه اشکال درین است که آیا حبوه مخصوص است بهمین
چهار چیز یا اینکه مثل سلاح و نحو این نیز داخل است علمای ما درین حکم
اختلاف کرده اند مشهور و معروف میان اصحاب ما اختصاص حبوه است
بهمین چهار چیز مذکوره بلکه ظاهر جماعتی دعوی اجماع برین است
و خلافی درین باب ظاهر نشد مگر انچه از ابن جنید نقل شده که او سلاح
ملحق بامور مذکوره کرده پس حق این است که حبوه منحصر در چهار چیز مذکوره است

وقول ابن جنید در غایت ضعف است پس سلاح و راحله و کتب و نحو آن
داخل در حبوه نیست و احتیاط را در این مقام مهما امکن ترک ننماید
والله العالم باحکامه بدانکه ثیابیکه از جملهٔ حبوه است ثیاب بدن
میت است پس ثیاب غیر بدن میت داخل در آن نیست اگرچه از مال او
باشد و اشکالی و خلافی در این حکم نیست بدانکه مراد از ثیاب بدن میت
آن ثیابی است که میت آنرا پوشیده و یا از برای خود مهیا کرده باشد اگرچه پوشد
نپوشیده باشد و در صورت پوشیدن خواه لبس آن معتاد باشد یا نه پس
صورت تعدد همهٔ آن داخل است پس هرچه را در عرف ثوب میت میگویند
داخل حبوه است بدانکه ظاهر این است که ثیابی که آنها را دوخته از برای
ذخیره و جمع مال نه از برای پوشیدن خود داخل حبوه نیست بدانکه اگر میت
از برای خود ثوبی بریده باشد ولیکن هنوز دوختن آن تمام نشده باشد
در دخول در حبوه اشکال است ولیکن قول بعدم دخول خالی از قوت نیست
بدانکه در دخول عمامه خلاف و اشکال است ولیکن ظاهر دخول آن است
در حبوه اگرچه متعدد باشد بدانکه ظاهر اینست که زیر جامه داخل در حبوه است
چنانچه جماعتی تصریح باین نموده اند بدانکه عبا و نحو آن نیز داخل در حبوه است
بدانکه کفش و چکمه و نحو آن بی اشکال داخل حبوه نیست چنانکه گروهی تصریح باین
نموده اند بدانکه در دخول کمربند و کلاه در حبوه اشکال است ولیکن ظاهر
این است که چیزی که کمر را با آن می بندند داخل نباشد خواه اخذ از ثوب شده مطلقا

بلکه

باشند یا نه و احتیاط را ترک نکنند و ظاهر این است که کلاه نیز همین حکم را
دارد پس او نیز داخل حبوه است والله عالم و بالجمله هر چه را در عرف ثوب بدن
میت گویند داخل در حبوه است و هر چه را ثوب نگویند داخل نیست
و در مقام شک احتیاط را تا ممکن است ترک نماید بدانکه داخل است که در ثیاب
بدن میت عموم معتبر است یا بعض که ثیاب بدن میت همه داخل
حبوه است و اما سیف و مصحف و خاتم پس گوئیم که اگر هر جنسی از انها واحد
واحد است پس انحال داخل است و اگر متعدد باشند پس در آن انحال است
ولیکن حق این است که این اشیاء ثلثه در صورة تعدد یکی از آنها حبوه است
و باقی مثل سایر ترکه خواهد بود و باید میان ورثه تقسیم شود و بنا برین
گوئیم که اگر در صورت تعدد یکی از انها نسبتش با این کس غلبه و شیوعی داشته
باشد باعتبار اینکه غالب اوقات آنرا استعمال مینمود دور نیست
که آن متعین باشد و اگر نسبت آنها بمیت مساوی باشد اقوی این است
که ولد اکبر ذکور مختار است که هر یک را که خواهد قبول کند چنانچه شهید ثانی ره
فرموده و مقتضای اخبار نیز همین است ولیکن عمل بقرعه در باره مقامات
اولی است بدانکه شهید ثانی ره در روضه و مسالک فرموده که اقوی اینست
که غلاف شمشیر و بند آن و بیت مصحف و نحو آن داخل در حبوه است
و این قول پاکیزه است پنجم در شرایط ثبوت حبوه است بدانکه از جمله
شرایط ثبوت حبوه این است که میت دین مستغرق بر ترکه نداشته باشد

چنانچه جماعتی از علما بآن تصریح کرده اند و نسبت خلاف بأحدی نداده اند بنابرین
اگر ترکه بمقدار دین یا کمتر باشد حبوه ثابت نیست چه دین مقدم است بر ارث
و وقتی که دین مستوعب بر ترکه باشد ارث بالمره ساقط است پس حبوه
ثابت نخواهد بود بدانکه علما نزاع کرده اند در اینکه آیا حبوه منتقل میشود
در صورت استغراق دین بارباب دین و محبو را اختیاری نیست در اینکه
اعیان حبوه را خود بردارد و دینی که در مقابل آن است ادا کند یا اینکه
منتقل میشود بمحبو و مال او میشود و بر او لازم است که دینی که در مقابل آن است
ادا نماید و اگر نه همه اعیان حبوه را از و میگیرند و بارباب دین میدهند
و همچنین علما اختلاف کرده اند در اینکه در صورت استغراق دین بلکه مطلق
آیا ترکه منتقل بورثه میشود و مال او میشود و بر او لازم است که اداء دین نماید
و مادامیکه اداء آن نکرد ممنوع است از تصرف در آن یا اینکه بمقدار دین
مال ورثه نیست و در حکم مال میت است و هیچ از آن منتقل بورثه نمیشود
و در باب صورت نقصان دین از ترکه مقدار دین منتقل بورثه
نمیشود و زائد بر آن مال ورثه است و ثمره این خلاف ظاهر میشود در نمائی
که متخلل است میان موت میت و وفاء دین چه آن نماء تابع عین است
پس بنا بر اول مال ورثه است و بنا بر ثانی متعلق دین خواهد بود مثل عین
جمعی از متأخرین باحتمال ثانی قائل شده اند علامه در تحریر و قواعد
اختیار قول اول نموده ولیکن آنچه اظهر است بنظر با دله این است که در صورت

پس در صورت استغراق تمام مال در حکم مال میت است

او دین

وجود دین آنمقدار که بازاء آن است مال ورثه نمیشود پس اگر دین
مستغرق است ورثه را اصلا در آن ملک راهی نیست وآن مال منتقل
بورثه نمیشود واگر مستغرق نیست آنمقدار که بازاء دین است منتقل
بورثه نمی شود وباقی مال ورثه است ولیکن احوط اینست که ارباب
دین مال را بورثه واگذارند وایشان ازین مال یا مال دیگر خود
اداء دین کنند خواه دین مستغرق باشد یا نه واگر ورثه از دین
منع نمایند بی اشکال تصرف دران مال مقدار مقابل دین
نمی توانند نمایند وظاهر این است که امر وصیت نیز چنین است
اگر متعلق آن حصه مشاعه باشد مثل ثلث وربع ونحو آن واحتیاط
درانجا نیز ظاهر است در وقتی که دانستی این مذکورات را پس
رجوع کنیم بحل مسئله وگوئیم که ظاهر اینست که در صورت
استغراق دین حبوه باطل است وهیچ چیز از جمله ترکه منتقل بوارثه
نمیشود حتی حبوه وقول باینکه در این صورت مال محبو است و بر او لازم است
که قضای مقابل آن از دین نماید تا در ملک او مستقر شود خلاف
تحقیق است ولیکن احوط این است که ارباب دین حبوه را بمحبو
واگذارند واز مطالبه دینی که در مقابلش است نمایند واگر محبو
حبوه را به دیان نمی تواند قبول نکنند ومثل همین است حکم نسبت
بسایر ترکه پس دیان نمیتوانند قبول عین مال نکنند بر تقدیر رضای ورثه

واگر دین مستغرق نباشد بلکه بمقدار ثلث مال یا نصف یا کمتر باشد
آیا در این صورت تعلق بحبوه اصلا نمیگیرد بانحوی که حبوه مال محبو است
و بر او اصلا ضرر در مقابل آن نیست بلکه دین توزیع میشود نسبت
بسایر ترکه یا اینکه تعلق بحبوه میگیرد عینا بانحوی که دین را بر همهٔ
ترکه قسمت می نمایند و آنمقداری که متعلق بحبوه شد دیان از
عین آن حبوه آنمقدار را میبرد و آنمقدار متعلق بمحبو نمیشود
تا اینکه بر او لازم باشد ادای مقابلش بر سبیل تخییر در جهات
ادا یا اینکه تعلق بحبوه نمیگیرد بنحو مذکور بلکه حبوه بالتمام
مال محبو است ولیکن بر او لازم است که آنمقداری که بعد از توزیع
متعلق بحبوه شد ادا نماید بر سبیل تخییر در جهات اداء اما احتمال
اول پس ظاهر این است که احدی بآن قائل نشده باشد و فساد او
در غایت وضوح است پس باقی ماند یکی از دو احتمال اخیر ولیکن
اظهر احتمال دویم است که حصه مشاعه از عین حبوه که مقابل دین است
بمحبو واگذارند و از مطالبهٔ دین نمایند و اگر محبو حبوه را بمقدار حصه
مشاعه که مقابل دین است بدهد ارباب دین نمیتوانند قبول نکنند بخودم
چنانچه در صورت اولی دانستی و از آنچه گفتیم که دین توزیع میشود ظاهر
میشود فائده و آن این است که اگر کسی بمیرد و از او منقولات
از قبیل فرش و ثیاب و غیر آن بماند و هم چنین غیر منقولات

از قبیل

از قبیل املاک کرفته باشد ربع بغیر زوجه از وارث رسد بلکه لازم است
که دین را توزیع بر همهٔ ترکه نموده از هر یکی از منقولات و غیر منقول بمقدار
حصه متعلقه بان کرفت و مثل دین است وصیت بحصه شایعه مثل ثلث
وخوان چه این وصیت نیز بهمهٔ ترکه تعلق میکیرد پس باید این ثلث را مثلا
بر همهٔ ترکه از املاک وغیر آن از منقولات وخوان قسمت نمود آنچه
مذکور شد حکم دین بود در حبوه واما حکم وصیت نسبت بان پس
کوئیم که اکر وصیت تعلق بکیرد بعین مخصوصه خارجه از حبوه بی اشکال
وصیت صحیح است وحبوه ثابت است واکر وصیت تعلق کیرد بحصه
شایعه مثل ثلث وربع وخوان از ترکه پس حق این است که وصیت
بثلث مثلا تعلق میکیرد بهمهٔ ترکه وظاهر این است که آنمقدار که تعلق
بحبوه دارد از عین آن میکیرند پس قول باینکه آنمقدار مستقل محبو
میشود وبر او لازم است که اداء آنرا نماید مخیرا فی جهات الاداء ضعیف است
ولیکن احوط آن است که تصرف در آنمقدار از حبوه که متعلق وصیت
شد برضای محبو شود واکر راضی نشود بدل آنرا قبول کنند واکر محبو
راضی نشود بدادن عین حبوه بمقدار ثلث موصی له یا وصی نمیتواند
رد کند بلکه بر او لازم است که قبول نماید والله العالم واکر وصیت تعلق
بعین حبوه کیرد اشکالی در امضای آن نسبت بثلث حبوه نیست
یا بتعلق وصیت بعین حبوه و یا بانتقال تمام حبوه بوارث واداء او

مقابل ثلث را مخیرانه بجهات الاداء اگرچه اول اظهرست چنانچه دانسته
واما امضاء آن نسبت بدو ثلث دیگر پس اگر محبو امضا نماید اشکالی در صحت
وصیت نیست واگر امضاء ننماید در آن اشکال است واحتیاط را
مهما امکن مراعات نمایند فروع انتقام باعتبار دین و وصیت
بسیار است وآنچه اهم بود مذکور شد واز جمله شرط ثبوت حبوه
اینست که میت مالی غیر از حبوه بگذارد پس اگر مال میت منحصر
بحبوه باشد حبوه در کار نیست بلکه باید میان ورثه ما فرض قسمت
شود مطلقا به نصیب هر یک از ورثه کمتر از حبوه باشد یا مقدار آن بدانکه
شرط نیست در ثبوت حبوه که حبوه زاید بر ثلث نباشد بلکه در صورت
زاید بودن نیز حبوه ثابت است ششم در بیان اینست که محبو کیست
بدانکه محبو اکبر اولاد ذکورست چنانچه اصحاب بآن تصریح کرده اند
در صورت تعدد ذکور این در وقتی است که اکبر ذکور اکبر اولاد
میت باشد واگر اکبر اولاد انثی باشد محبو اکبر ذکورست من غیر
اشکال و خلاف واگر اکبر ذکور متعدد باشد حبوه در میان ایشان
بالسویه تقسیم میشود چنانچه مشهور و معروف است واگر ذکر واحد باشد
آیا در اینجا نیز حبوه ثابت است یا نه ظاهر مشهور احتمال ثانی است
ولیکن حق بعد از تأمل صائب و تفکر تام در ادله واخبار
احتمال اول است پس حق اینست که اگر ولد ذکر واحد باشد حبوه

مال اوست وسایر ورثه را در آن حقی نیست چنانکه بعضی
از اصحاب باین تصریح کرده اند بدانکه مراد از اکبر ذکوری
که حبوه مختص اوست اکبر ذکور در حین موت مورث است
پس اگر کسی بمیرد و ذکور متعدد بماند و قبل از قسمت اکبر ذکور
بمیرد حبوه مال اوست نه مال اکبر ذکور موجود دین و اکبر ذکور
مورث در هنگامی که مورث حیات دارد بمیرد این باعث
سقوط حبوه نمیشود بلکه حبوه مال اکبر است که بعد از میت باشد
بدانکه حبوه در مقابل قضای صوم و صلوتی که از میت فوت
شده است نیست چنانچه جماعتی توهم این را از ظاهر روایات
وارده درباب اینکه ولد اکبر قضا میکند صوم و صلوتی را که
از پدرش فوت شده است کرده اند بلکه حق این است که حبوه
مخصوص است بولد ذکور یا اکبر ذکور خواه بالغ باشد یا صغیر خواه
عاقل باشد یا مجنون و شرط نیست در ثبوت آن عقل و بلوغ
اما اینکه بر ولد اکبر بالغ عاقل لازم است قضای فائته پس آن
حکمی است دیگر دخلی بمحل بحث بهیچوجه ندارد و بعض از اصحاب
گفته اند که شرط است در ثبوت حبوه که محبو سفیه و فاسد
الاعتقاد نباشد این قول نیز خالی از مستند است بلی اگر لوده باشد
فاسد رأی محبو بسبب اعتقاد داشتن او بمذاهب عامه و قائل شویم

بااینکه واجب است الزام کردن مخالف را بمعتقد او هم چنانکه
لازم است بغیر او از احکامی که ثابت است در نزد او نه در نزد ما
مثل اخذ کردن سهم عصبه را از و وحلال بودن مطلقه واو در مرتبه
سیم از برای ما و نحو ذلک هر آینه از برای اشتراط فاسد نبودن
عقیده راهی نخواهد بود ولیکن تحقیق این مسئله را از جای دیگر
طلب باید نمود و تمه تعلم فصل دویم در بیان این است که آیا
زوجه از جمیع انچه زوج واگذاشت از اموال ارث میبرد یا نه
ودران دو مقام است اول در بیان ارث بردن زوجه ایست
که از میت ولدی نه ازو در حکم آن چند قول است اول این است
که از زمین ارث نمیبرد خواه بیاض باشد یا مشغول بزراعت
وبنا ودرخت ونحوانها واز الات وابنیه عینا محروم است دون
قیمت بلکه از قیمت آنها ارث میبرد دویم این است که از رباع
که عبارت از دور و منازل ومساکن است ارث نمیبرد واز
الات وابنیه ارث میبرد قیمة لا عینا وظاهر این قول این است
که از زمین منازل ارث نمیبرد نه عینا ونه قیمة واز ابنیه
والات که در انجاست عینا ارث نمیبرد ولیکن بحسب قیمت میبرد
واز سایر ارضین مثل مزارع وبساتین ونحوانها واشجار عینا
ارث میبرد سیم این است که از عین ارباع ارث نمیبرد ولیک

از قیمت

از قیمت آن ارث میبرد و ظاهر این قول اینست که از ابنیه
و آلات و اشجار و سایر ارضین عینا ارث میبرد چهارم
اینست که از جمیع ترکه عینا ارث میبرد و از هیچ چیز محروم نیست
و این قول از عامه است و ابن جنید نیز باین قائل شده ولیکن حق
در نزد حقیر قول اول است پس زنان از ارض ارث نمیبرند مطلقا نه
عینا و نه قیمة خواه ارض بیاض باشد یا مشغول به بنا و زراعت و درخت
و نحو آن باشد و همچنین از آلات و ابنیه و مساکن عینا ارث نمیبرد
اما قیمه پس ارث خواهند برد و اشجار و نخل و نحو آن نیز ملحق بالآلات
و ابنیه میباشند پس از اینها نیز قیمه ارث میبرند نه عینا و هم در بیان
ارث بردن زوجه ایست که از میت ولد داشته باشد پس گوئیم
در الحاق آن بزوجه بی ولد اختلاف است جمعی قائل بالحاق شده اند
و طائفه ئی بسوی عدم الحاق رفته اند ولیکن حق در نزد حقیر قول بالحاق
است پس زوجه مطلقا خواه ذات ولد باشد یا نه احکام مذکوره از برای او
ثابت است و فرقی میان ذات ولد و غیر او نیست و اما احتیاط را در این
مسائل ترک نباید نمود و الله العالم باحکامه بدانکه در مساکن و ابنیه
فرق نیست میان آنچه زوج در آن سکنی دارد و غیر آن و میان آنچه صلاحیت
سکنی دارد و غیر آن مثل حمام و آسیا و نحو آن با صدق اسم بنا بر آن و بالجمله

هرچیز که بنا بر آن صدق میکند حکم متقدم بر آن جاریست بدان ایها
که مراد از آلات الآتی میباشند که مثبت باشند در بنا مثل سنگها و چوبها از
که داخل بیش نوعی از آلات منقوله عینا ارث میبرد بدان ایها که طریقه
وضابطهٔ قیمت کردن همچنانکه جماعتی ذکر کرده اند این است که قیمت
مساکن و اشجار و نحو آنرا بنحوی که استحقاق باقی ماندن در آن زمین
داشته باشند تا اینکه فانی شوند بکنند و قیمت سوای ارض را بزوجه
بدهند بمقدار سهم مقرره او و یا اینکه زمین را بفرض خالی بودن
آن از ابنیه و اشجار قیمت بکنند پس اگر بر این فرض بده دینار قیمت
کنند پس بعد از آن باضافهٔ ابنیه و اشجار با آن قیمت کنند پس
اگر مثلا بیست دینار قیمت کنند پس زوجه در عشرهٔ زائده شریک
خواهد بود و عمل بهر یک از این دو نیکوست بدان ایها که قیمت از باب
استحقاق است نه بر سبیل رخصت پس اگر وارث بذل اعیان بزوجه
کنند از برای اوست مطالبهٔ قیمت و امتناع از عین پس قول برخصت
خلاف تحقیق است و امر احتیاط ظاهر است الحمد لله اولا
دائما و ظاهرا و باطنا تمام شد [illegible]

٤
٢٤٢٩